

عینی‌گرایی در حقوق و تشخیص قضایی

احمد واعظی^۱

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۳/۰۴ تاریخ تایید ۱۴۰۰/۰۹/۱۱

چکیده

بحث فلسفی ابرکتیو یا سوبرکتیو، گاه معطوف به موجودات و امور است؛ گاه پیرامون گزاره‌ها و اظهارات زبانی است و در مورد اشیاء و امور، به دو صورت عینی‌گرایی متافیزیکی و عینی‌گرایی معرفت‌شناختی رخ می‌نماید. در مورد گزاره‌ها و اظهارات زبانی، سه تلقی و کاربرد از عینیت متصور است؛ عینیت معناشناختی، متافیزیکی و گفتمانی. در عرصه مسائل حقوقی هم، مسأله عینیت، به چندگونه تصویر می‌شود؛ و به یک معنا و مفهوم مشترک و یکسان نیست؛ و در هر جا، در مقابل معنای خاصی در مقابل مفهوم ضد آن قرار می‌گیرد. هر دو ساحت عینیت متافیزیکی و عینیت معرفت‌شناختی، در حوزه مسائل حقوقی نیز مطرح می‌شوند. عینیت متافیزیکی در حقوق، زمانی پذیرفته می‌شود که موجودیت قانون را، مستقل از ذهن و باور اشخاص بدانیم. حال آن‌که عینیت معرفت‌شناختی در حقوق به دو معناست؛ در معنای نخست، عینی‌گرایی به معنای رعایت بی‌طرفی و عدم جانبداری است و در معنای دوم، میسر بودن فهم و تشخیص فرافردی و اشتراک‌پذیر حقوقی مراد است.

واژگان کلیدی: عینی‌گرایی، عینی‌گرایی معرفت‌شناختی، عینیت متافیزیکی، عینی‌گرایی

حقوقی.

۱. مقدمه

واژه «عینی» در شاخه‌های مختلفی از دانش و قلمروهای متفاوتی، کاربرد و استعمال متداول دارد. ما اشیاء و موجودات پیرامون خود را، «موجودات عینی»^۱ می‌دانیم. در این کاربرد، «عینی» به معنای «واقعی»^۲ یا حقیقی است، اما زمانی که از ذائقه و سلیقه و میل و گرایش خود پرده برمی‌داریم؛ و اموری را از دریچه ذوق و امیال خود داوری می‌کنیم؛ و اوصافی را به آن امور و اشیاء نسبت می‌دهیم، این صفات و ویژگی، ها، دیگر «عینی» و حقایق خارجی نیستند؛ بلکه امور سوپرتگیو^۳ و ذهنی و برآمده از ذوق و سلیقه و تمایلات ما هستند و مستقل از ذهنیت و شبکه علایق و نوع نگاه ما، موجودیتی ندارند.

پرسش محوری این است که در فضای دانش حقوق و قانون و مقررات، از تصویب و فهم قوانین گرفته تا قضاوت و دادرسی براساس قوانین و مقررات، آیا مجالی در مقوله عینیت و عینی‌گرایی وجود دارد؟ عینی‌گرایی در حقوق، آیا چیزی متفاوت با کاربرد این واژه در دیگر شاخه‌های دانشی است یا آنکه یک تصور عام و همگانی از «عینی بودن» در همه موارد کاربری آن، قابل تطبیق است؟ به نظر می‌رسد پژوهاگ عینی‌گرایی شامل حقوق نیز میشود. قانون می‌تواند عینی باشد؛ به این معنا که وضع و جعل آن، تابع مصالح و ملاحظات عقلانی باشد و اموری واقعی لزوم موجودیت آن قانون را توجیه کنند. تفسیر و فهم قانون هم، می‌تواند عینی باشد؛ بدین معنا که تداعی‌کننده مضامینی، نظیر فهم درست و به دور از تحمیل‌های ذهنی مفسر، در تفسیر قانون باشد. در استدلال حقوقی هم، عینی‌گرایی به معنای اعتبار میان‌فردی استدلال حقوقی، امکان ظهور و بروز دارد. تحقیق پیش‌رو، به بررسی اقسام عینیت‌گرایی و گستره آن در امور واقعی و گزاره‌ای و سپس به بررسی زمینه‌های طرح مسئله عینیت در حقوق خواهد پرداخت. برخی

1 . Objective Existences.

2 . Real.

3 . Subjective.

پژوهش‌ها در بخش عینی‌گرایی انجام گرفته که می‌توان به کتاب (Objectivity in Law and Morals) برایان لیتر اشاره کرد که نویسنده به بررسی عینیت تفسیر حقوقی و تصمیم‌گیری قضایی پرداخته است و آن را از دو منظر متافیزیکی و معرفت‌شناختی مورد بررسی قرار داده است و به تلاقی بین عینیت در اخلاق و عینیت در حقوق می‌پردازد. و نویسنده به ارتباط آنها با نظریه پردازی در مورد قانون و قضاوت پرداخته است. تحقیق دیگر در همین بخش؛ «نیکوس استاوروپولوس» با نام (Objectivity in Law) است که نویسنده در این کتاب به یک موضوع محوری می‌پردازد، بررسی این موضوع که آیا تفاسیر حقوقی می‌تواند عینی باشد، نویسنده استدلال می‌کند که عینیت در حقوق امکان‌پذیر است و این امکان را به صورت محکم در متافیزیک، فلسفه ذهن و زبان و فرا اخلاق پایه ریزی می‌کند. کتاب «Positive Law and Objective Values» از آندره مارمور کتاب دیگری است که به بررسی عینی‌گرایی در حقوق پرداخته است. این کتاب دفاعی جامع از پوزیتیویسم حقوقی را بر اساس گزارشی بدیع از قراردادهای اجتماعی ارائه می‌کند. این کتاب استدلال می‌کند که قانون بر اساس قراردادهای سازنده بنا شده است، و در نتیجه ارزش‌های اخلاقی نمی‌توانند تعیین‌کننده قانون باشند این کتاب بر اساس تئوری قراردادهای اجتماعی و تحلیل ماهیت معتبر قانون، دامنه قانون را در رابطه با ارزش‌های اخلاقی و دیگر ارزش‌های انتقادی مشخص می‌کند. با این حال، کتاب همچنین تاکید می‌کند که ارزش‌های اخلاقی عینی هستند. این کتاب شامل تحلیل مفصلی از مفهوم عینیت است و استدلال می‌کند که بسیاری از جنبه‌های قانون و ارزش‌های اخلاقی از نظر متافیزیکی عینی هستند. تحقیق دیگر در این بخش مقاله عینیت قانون و عینیت درباره قانون از جاپ‌هاگ است که نویسنده به چیستی و اقسام عینیت پرداخته است و در ادامه به بررسی عینیت در قانون و عینیت درباره قانون می‌پردازد.

۲. عینی‌گرایی و اقسام آن

دغدغه فلسفی ابژکتیویا سوژکتیو، گاه معطوف به موجودات و امور و گاه در مورد گزاره‌ها و قضایا و اظهارات زبانی است.

پرسشی فلسفی از عینی‌گرایی «Objective» در مورد اشیا و امور، به دو صورت رخ می‌نماید. اگر پرسش این باشد که دسته‌ای از وجودات و امور، در اصل موجودیت و ویژگی‌ها و اوصاف خود، چه میزان مستقل یا وابسته به وضعیت ذهنی و درک و باور و گرایش و عکس‌العمل انسان‌ها و اشخاص هستند، از «عینی‌گرایی متافیزیکی»^۱ و اگر نگرانی فلسفی، مربوط به میزان و امکان ظرفیت ما در معرفت و دانش پیدا کردن به آن امور و موجودات عینی باشد، از «عینیت معرفت‌شناختی»^۲ پرسش کرده‌ایم. (Brain leiter. 2012. P 664)

زمانی که گزاره‌ها و اظهارات زبانی در قالب قضیه، موضوع بحث عینی‌گرایی یا سوژکتیویته، قرار می‌گیرند، سه تلقی و کاربرد از عینیت متصور است: عینیت معناشناختی، متافیزیکی و گفتمانی. گزاره‌ها یا افعال گفتاری به لحاظ معناشناختی و صرف‌نظر از صادق یا کاذب بودن آنها، یا عینی هستند و یا فاقد عینیت بوده و سوژکتیو هستند. این تلقی از عینیت را «عینی‌گرایی معناشناختی» می‌نامند.^۳

گزاره‌ها، افعال و گفتار، به «عینیت متافیزیکی» نیز موصوف می‌شوند؛ و این زمانی است که گزاره‌ها، به توصیف اموری بپردازند که در جهان وجود دارد. بنابراین، اتصاف یک قضیه و اظهار زبانی به عینی‌گرایی متافیزیکی، دو پیش‌فرض دارد؛ نخست آنکه آن قضیه توصیفی باشد، و دوم آنکه در باب صدق، نظریه مطابقت را بپذیریم. (Andreo Marmor 2001. P. 117)

در باب گزاره‌ها، قسم سومی از عینیت تصور می‌شود که از آن به «عینی‌گرایی

1. Metaphysical Objectivity.

2. Epistemological objectivity.

3. Semantic Objectivity.

گفتمانی^۱ تعبیر می‌شود. این تلقی از عینیت، مربوط به گزاره‌های هنجاری و غیرتوصیفی است؛ که گرچه به سبب نداشتن مابه‌ازاء و مطابق در خارج، از حق و عینیت متافیزیکی برخوردار نیستند، دارای ارزش صدق خاصی هستند که آن‌ها را عینی و ابژکتیو می‌کند.

۲-۱. عینی‌گرایی متافیزیکی

گزاره‌هایی که واقعیات و امور را توصیف و گزارش می‌کنند، به سبب توصیفی بودن، صدق و کذب‌پذیر می‌شوند. این چنین گزاره‌هایی، زمانی عینی محسوب می‌شوند، که مطابق واقعیت مورد گزارش بوده و صادق باشند. از این‌رو، توصیفی‌بودن و برخوردار بودن از صدق، (به معنای مطابقت با واقع)، پیش‌نیاز و پیش‌فرض عینی‌گرایی متافیزیکی گزاره‌ها است.

از طرفی، گزاره‌های توصیفی، گاه به «واقعی» "real" بودن، موسوم می‌شوند. میان عینی‌گرایی متافیزیکی گزاره‌ها و رئالیسم، در بسیاری موارد، همپوشانی وجود دارد، گرچه این دو، عین هم و عبارت هم معنا و مترادف نیستند. هر دسته از گزاره‌هایی که واقعی و رئال قلمداد شود، حتماً موصوف به عینیت متافیزیکی خواهد بود؛ اما عکس آن، صحیح نیست. مواردی وجود دارد که گزاره، برخوردار از عینیت متافیزیکی است؛ اگرچه، رئالیسم، در مورد آن‌ها صادق نیست؛ به عنوان نمونه، در مورد تمامی موضوعات و اموری که سرشت فرهنگی و اجتماعی دارند، می‌توان گزاره‌های توصیفی صادق داشت، که به لحاظ متافیزیکی، عینی هستند، اما آن موضوعات و امور، حقایق عینی مستقل از ذهن ما نیستند؛ و رئالیسم، در مورد این گزاره‌ها، موضوعیت ندارد. نرخ بیکاری، تورم، رشد اقتصادی، قواعد شطرنج و جناح بندی‌های سیاسی، امور و موضوعاتی هستند که می‌توان پیرامون آن‌ها گزاره‌های توصیفی صادق داشت؛ و این گزاره‌ها، عینی متافیزیکی هستند و هیچ‌یک از این امور، مستقل از ذهنیت و وجود انسان‌ها، واقعیت و موجودیتی در جهان خارج ندارند؛ تا قضایای رئال در مورد آنها شکل بگیرد. بنابراین، امور عینی متافیزیکی و واقعی، وسیع‌تر از امور رئال است؛ که در موجودیت مستقل از آدمیان

1 . Discourse Objectivity.

هستند. در نتیجه، عینیت متافیزیکی مربوط به ظرف واقع است؛ که وسیع‌تر از ظرف موجودیت مستقل خارجی است.

۲-۲. عینیت معناشناختی

زمانی که درمورد گرایش‌های درونی و امیال و سلیقه‌ها و عشق‌ها و نفرت‌های خود سخن می‌گوییم؛ و گزاره‌ها و اظهارات زبانی را در بیان این حالات درونی و علایق و سلایق خود، به کار می‌گیریم، این عبارات و اظهارات زبانی، به لحاظ سمنتیک و معناشناختی، سوپژکتیو و انفسی هستند؛ اما اگر امور برون ذهنی و احوال درونی خویش از اشیا و مسائل و وقایع و مناسبات را، گزارش و توصیف زبانی کنیم، صرف‌نظر از اینکه گزاره‌ها و اظهارات زبانی ما درمورد آن امور، صادق یا کاذب باشند، جملات و اظهارات زبانی ما به لحاظ سمنتیک و معناشناختی، عینی و ابژکتیو خواهند بود. بنابراین، گزاره‌های دارای «ارزش صدق»، مشمول عینیت سمنتیکال هستند؛ و عباراتی که صدق و کذب‌پذیر نیستند، به لحاظ سمنتیک، سوپژکتیو هستند.

البته مواردی پیش می‌آید، که ما در این که گزاره‌هایی به لحاظ معناشناسی، عینی یا سوپژکتیو هستند، دچار تردید می‌شویم و این شک، ناشی از آن است که نمی‌دانیم آیا سطح ظاهری گرامر و قالب ادای معنای عبارت، منطبق با وضعیت ذهنی ما هست یا خیر. چه بسا وضعیت ذهنی ما به امری، وضعیت میل و گرایش باشد، اما به گونه‌ای جمله را ترتیب دهیم، که مخاطب تصور کند وضعیت ذهنی ما، تصدیق و باور به آن امر است و با گفتن آن جمله، چیزی را توصیف و گزارش می‌کنیم و گزاره‌های صدق و کذب‌پذیر عرضه کرده‌ایم.

در این صورت، گرچه سطح و ظاهر عبارت، حاکی از عینیت سمنتیکی است، در واقع، آنچه بیان شده است، به لحاظ سمنتیکی، سوپژکتیو است و گرامر سطحی عبارت، با واقعیت، که بیان سلیقه و احساس گوینده است، همخوانی ندارد.

عینی‌گرایی سمنتیکال مربوط به داوری درباره ظرفیت و قابلیت عبارت

و اظهارات زبانی برای «ارزش صدق» است. نفس کذب و صدق‌پذیری یک گزاره، ولو در واقع کاذب باشد، آن را واجد عینیت سمنتیکال می‌کند. بنابراین، عینی‌گرایی در اینجا به مثابه «استعداد صدق»^۱ است و زمانی که این‌گونه عینیت را در مورد یک قلمرو و عرصه، به طور عام، مطرح می‌کنیم، سخن در این است که آیا به لحاظ فلسفی و با نگاه عمیق، اساساً آن عرصه و قلمرو، پذیرای اظهار گزاره‌های دارای ارزش صدق است یا خیر؟ فقدان گزاره‌های صدق و کذب‌پذیر، در یک قلمرو، موجب فقدان عینیت سمنتیکال در آن عرصه می‌شود. (Matthew ۲۰۰۷; Karmerm ۶۹.P) از این رو، در حوزه حقوق نیز، همین بحث مطرح است که آیا گزاره‌های حقوقی، دارای «ارزش صدق» هستند تا در نتیجه از عینی‌گرایی سمنتیکال بهره‌مند باشند؟

۲-۳. عینی‌گرایی گفتمانی^۲

واقعیت آن است که اگر به هر یک از مذاهب و ادیان مختلف، نظریه‌های اخلاقی، کلان روایت‌های تغییرات اجتماعی (نظیر ماتریالیسم تاریخی)، نظریه‌های روان‌شناسانه و روانکاوانه و مانند آن‌ها، به عنوان یک گفتمان و مجموعه دارای چارچوب و درون‌مایه مشخص بنگریم، فارغ از درستی و نادرستی، حقانیت و اعتبار هر یک از آن‌ها، گزاره‌های توصیفی مربوط به تک تک این گفتمان‌ها و نیز تفاسیر و تحلیل‌های برآمده از پذیرش یک گفتمان، می‌توانند موصوف به عینی‌گرایی شوند. الهیات کاتولیک، روانشناسی فروید، ماتریالیسم تاریخی مارکسیسم، وظیفه‌گرایی امانوئل کانت، هرکدام گفتمان دینی یا اخلاقی یا فلسفی و یا انسان‌شناختی هستند که درون خود، مشتمل بر انواع گزاره‌های توصیفی یا هنجاری هستند که ارزش صدق خاص خود را دارند، یعنی با پذیرش آن گفتمان و در چارچوب محتوایی آن، برخی گزاره‌ها، معتبر و برخی نامعتبر و پاره‌ای صادق و پاره‌ای کاذب خواهند بود.

1. Truth - Aptitude.

2. Discourse objectivity.

برخی بر آنند، گزاره‌های دارای عینیت گفتمانی، باید سه شرط ذیل را داشته باشد؛ اول آنکه از نظر سمنتیک و مضمونی، توصیفی باشند؛ دوم آن که، موضوع و متعلق گزارش توصیفی این گزاره‌ها، موجودیت خارجی نداشته باشد، (زیرا اگر چنین موجودیت مستقلاً در جهان داشته باشد، گزاره‌ها دارای عینیت متافیزیکی می‌شوند؛ و دست آخر این که هریک از آن گزاره‌ها، ارزش صدق معین و خاص خود را در چارچوب آن گفتمان) داشته باشند (Andreo Marmor 2001. P. 121).

آنچه تاکنون، در مورد اقسام عینی‌گرایی بیان شد، به خوبی نشان می‌دهد، نمی‌توان تلقی و مفهومی واحد و عام در موضوع ابژکتیویتی و عینی‌گرایی در نظر گرفت که به اشتراک، بر همه موارد کاربری آن صدق کند. عینیت متافیزیکی که معطوف به تحقق و موجودیت اشیا و امور مستقل از ذهن آدمی است، متفاوت با عینیت معرفت‌شناختی و امکان فهم و درک امور، منهای دخالت‌های سوژکتیو ذهن فهم‌کننده است؛ و این دو تلقی از عینیت، هیچ تناسبی با عینیت مورد بحث، در زیبایی‌شناسی و اخلاق و حقوق ندارد.

کاملاً واضح است که تلقی‌های سه‌گانه از عینیت در مورد گزاره‌ها، قابلیت آن را ندارند که به یک معنای واحد و مشترک فروکاسته شوند، چه رسد به آنکه بخواهند با عینیت هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، هم معنا شوند.

۳. زمینه‌های طرح مسئله عینیت در حقوق

بخشی دیگر از مقاله، در مورد عرصه‌های طرح مقوله عینی‌گرایی یا سوژکتیویسم، در حقوق است. می‌توان دریافت که عینی‌گرایی در حوزه حقوق، به یک معنا و مفهوم مشترک و یکسان نخواهد بود؛ و عینی‌گرایی در هر جا، در مقابل معنای خاصی از مفهوم ضد آن قرار می‌گیرد. در این بند، به بررسی موارد و مصادیقی از عینیت، در قلمرو حقوق خواهیم پرداخت.

۳-۱. عینی‌گرایی قانون^۱

قانون می‌تواند عینی و ابژکتیو باشد؛ همان‌طور که می‌تواند فاقد عینیت باشد. عینی‌گرایی قانون، از چند منظر مورد توجه قرار می‌گیرد. یکی از این ابعاد، منشاء و خاستگاه قانون است، در این جا، عینی‌گرایی، مقابل دل‌به‌خواهی بودن و فقدان پشتوانه و ملاک واقعی است.

قانون عینی، قانونی است که وضع و جعل آن، تابع مصالح و ملاحظات عقلانی است؛ و اموری واقعی و عقلایی، لزوم و بایسته بودن موجودیت آن قانون را، توجیه می‌کنند. در نقطه مقابل، قانونی که پشتوانه‌ای جز قدرت و اراده و خواست صاحبان قدرت و حاکمان ندارد، و مطامع و منافع آنان را، هدف اصلی وضع و موجودیت آن قانون است، قانونی غیرعینی به شمار می‌آید.

افزودن برعینی‌گرایی قانون، به لحاظ منشاء و منبع قانون، فرم و صورت قانون نیز، می‌تواند موضوع عینی بودن یا نبودن قرار گیرد. عینی‌گرایی صوری و شکلی قانون، می‌تواند در ابعاد مختلفی بروز نماید. یکی از این ابعاد، غیرجانبدارانه بودن و عموم و شمول آن، به همه افراد است. در این جا، مشاهده می‌شود که عینی بودن، مقابل جانبداری است، درحالی‌که در عینیت قانون، به لحاظ خاستگاه، عینی‌گرایی، در برابر دل‌به‌خواهی بودن است، و پشتوانه معقول و واقعی در قانون ندارد.

۳-۲. عینی‌گرایی فهم و تفسیر قانون

تفسیر و فهم عینی قانون، تداعی‌کننده مضامینی نظیر فهم درست، فهم مناسب و فهم به دور از دخالت‌های ناروا و تحمیل‌های ذهنی مفسر، در تفسیر و فهم قانون است. البته، برخی فیلسوفان و استادان حقوق، به کار بست واژه «تفسیر عینی»، در مورد متون حقوقی، بی‌میل هستند.

تردید در امکان فهم عینی متن، که شامل فهم تفسیر قانون نیز می‌شود، به سبب شکل‌گیری و رواج نظریه‌های تفسیری متنوع و متشتت در قرن بیستم

است. نگاه‌های پست‌مدرن به فهم و تفسیر؛ اعم از نگرش‌های پدیدارشناسانه و نوساختارگرایانه و شالوده‌شکنانه، میدان وسیعی در مداخلات ذهنی و افق معنایی مفسر، در فهم و قرائت متن می‌گشایند؛ و بدین وسیله، مقوله امکان تفسیر عینی متن، بر محور قصد و نیت مؤلف و خالق متن، در هاله‌ای از ابهام، و حتی انکار صریح قرار می‌گیرد. در عین حال، از گذشته تا به حال، امکان فهم و تفسیر عینی متن، طرفداران جدی داشته و دارد.

۳-۳. عینیت متافیزیکی و هستی‌شناسانه در حقوق

در اوایل نوشتار، اشاره شد که عینیت متافیزیکی و هستی‌شناسانه، مربوط به استقلال و عدم وابستگی به امور و هویت‌های ذهنی موجود، در باور اشخاص است. اگر چیزی به سبب موجودیت و هستی خویش، در گرو و وابسته به ذهنیت و باور و میل انسان‌ها نبود، از نظر متافیزیکی و هستی‌شناسانه، امری عینی است. این مسئله، زمانی که متوجه یک عرصه و قلمرو، نظیر اخلاق و حقوق و زیبایی‌شناسی می‌شود، پرسشی را به ذهن متبادر می‌کند؛ که آیا در این عرصه‌ها، هویت‌ها و اموری وجود دارند، که به لحاظ موجودیت و هستی خویش، مستقل از ذهن و باور انسان‌ها، موجودیت داشته باشند؟

عینیت متافیزیکی و هستی‌شناسانه، با این نگاه، در حوزه حقوق، در صورتی پذیرفته می‌شود، که موجودیت «قانون» را، مستقل از ذهن و باور اشخاص بدانیم. در این جا «عینی‌گرایی قانون»^۱ به معنای مستقل بودن قانون، از ذهن اشخاص^۲ است. البته، در جای خود، این بحث وجود دارد؛ که آیا این استقلال موجودیتی قانون و عدم ابتلای آن به ذهنیت اشخاص، سختگیرانه و حداکثری است؛ که از آن به ترقوی عینی‌گرایی متافیزیکی تعبیر می‌شود؛ یا آنکه این استقلال قانون، از اذهان آدمیان، به گونه اعتدالی و مطابق ترضعیف عینیت متافیزیکی، پذیرفتنی است؟ در هر صورت، نفی عینیت متافیزیکی در قانون، و اعتقاد به سوپراکتیویسم

1. Objectivity of Law.

2. Mind - Indipendence.

محض، در مورد قانون، تنها در حکومت‌های به شدت استبدادی، تصویر می‌شود؛ که اهو و اراده و خواست پادشاه، قانون است و زمام وضع و رفع قوانین، چیزی جز اراده و امیال ملوکانه پادشاه نیست (Matthew) Karmarm 2007; P.7 (وجه دوم، در عینیت متافیزیکی و هستی‌شناسانه در حقوق، مربوط به وجود یا عدم وجود پاسخ صحیح در برابر هر پرسش حقوقی و پرونده قضایی است. پیش‌فرض این معنا از عینیت متافیزیکی در دانش حقوق، آن است که یک نظام حقوقی، زمانی به شکل عینی و ابجکتیو، هستی‌شناسانه است که چیزی به نام «واقعیات حقوقی»،^۱ وجود داشته باشد. هر عمل مجرمانه و هر پرونده حقوقی و کیفری، در واقع و ظرف آن نظام حقوقی، پاسخ و حکم معین و صحیحی دارد، خواه فاعلان حقوقی، نظیر قضات، به آن حکم و پاسخ معین و صحیح دست پیدا کنند، یا به هر دلیلی، به وفق آن، تشخیص قضایی نداشته باشند و حکم ندهند. وجود آن پاسخ درست و معین، یک «واقعیت حقوقی» است. بنابراین، اگرزید، محکوم به این شد که در یک فعالیتی اهمال و مسامحه کرده و ائتلاف و ضرری به بار آورده است، از این‌رو، محکوم به جبران خسارت است و مسئولیت مدنی دارد. این محکومیت او، یک «واقعیت حقوقی» است؛ که آن نظام حقوقی در بطن خود، آن را معین کرده است. البته، نزد معتقدان عینیت متافیزیکی حقوق، در این معنای دوم، یعنی وجود پاسخ صحیح معین، در مورد قلمرو این عینی‌گرایی، اختلاف نظر وجود دارد. برخی، نظیر واقع‌گرایان حقوقی آمریکایی، برآنند که حقوق به این معنا، از عینیت، فقط در زمینه محدودی از پرونده‌ها عینی است؛ و نمی‌توان ادعا کرد در همه پرونده‌های آسان و سخت، همواره پاسخ صحیح و واقعی معینی وجود دارد. در نقطه مقابل، برخی نظریه‌پردازان حقوق، معتقدند همه پرونده‌های حقوقی، عینی متافیزیکی هستند و در برابر هر پرسش و مسئله حقوقی، پاسخ صحیح معینی وجود دارد. (Brain Leiter; 2012; P. 977)

۴-۳. عینیت معرفت‌شناختی در حقوق

عینیت معرفت‌شناختی، منوط به پذیرش عینیت هستی‌شناختی و متافیزیکی است. بنابراین، نزد کسانی که به هیچ‌یک از دو تقریر پیش‌گفته از عینی‌گرایی متافیزیکی حقوق، باورمند نیستند، طبعاً، مسئله عینیت معرفت‌شناختی زمینه طرح ندارد. بنابراین، پذیرش عینیت متافیزیکی در حقوق، پیش‌نیاز بحث در عینیت معرفت‌شناختی در حقوق است. واضح است، اذعان به عینیت معرفت‌شناختی در حقوق، پذیرش عینیت متافیزیکی را در پی دارد؛ ولی تصدیق به عینیت متافیزیکی در حقوق، به هردو معنای آن، عینیت معرفت‌شناختی را در حقوق تضمین نمی‌کند. اینکه نرم‌ها و قوانین حقوقی، مستقل از ذهن قضات و حقوقدانان وجود دارد؛ به معنای آن نیست که لزوماً قاضی، در مقام دادرسی، به همه آن‌ها التفات می‌کند؛ و یا با جانبداری از یک طرف، تشخیص قضایی خود را، با غفلت از نرم و قانون و شواهد مربوطه، به سرانجام نمی‌رساند. این که حقایق و واقعیات حقوقی، موجودیت دارند و در نظام حقوقی، درمورد هر مسئله، پاسخ صحیح و معینی وجود دارد، به خودی خود، کفایت نمی‌کند که فاعلان حقوقی، به آن واقعیات حقوقی، دسترسی معرفتی دارند؛ و در مقام شناخت و معرفت، وفق آن واقعیات معین، داوری و تشخیص حقوقی و قضایی صورت می‌پذیرد. بنابراین، عینی‌گرایی معرفت‌شناختی در حقوق، به معنای وجود سازوکارها و مجاری معرفتی، در تشخیص و فهم واقعیات حقوقی و درک پاسخ صحیح معین در هر پرونده و مسئله حقوقی است.

عینیت معرفت‌شناختی در حقوق، در مقابل دو معنا است؛ معنای نخست، جانبداری است. معرفت و تشخیص عینی، به معنای رعایت بی‌طرفی و عدم جانبداری از سوی فاعلان حقوقی است. عدالت قضایی، اقتضا می‌کند داوری و رسیدگی قاضی، عینی باشد؛ به این معنا که به یکی از اطراف پرونده تمایل نداشته باشد؛ شواهد قضایی را در نظر بگیرد و در نرم‌ها و قوانین مربوط، تسامح و غفلت نکند. بنابراین، جلوه‌ای از عینیت معرفت‌شناختی، در قالب عینیت قضایی،

ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ و مربوط به گونهٔ تشخیص و درک قضایی و طریقی است که قاضی و حاکم و نهادها، بتوانند منازعات را در چارچوب نظام حقوقی، فیصله دهند. جانبداری و یکسونگری قضایی، از یک سو، یک نقص اخلاقی است و از سوی دیگر، قصور معرفتی است و گره‌زدن عینیت معرفت‌شناختی، با عینیت قضایی، و فقدان جانبداری و یکسونگری، از حیث فلسفهٔ فهم و ابعاد معرفتی است؛ زیرا دلیل نقصان اخلاقی آن، ربطی به عینیت حقوقی مورد بحث ما ندارد. عینی‌گرایی قضایی، در نهایت، دغدغهٔ انصاف و مساوات‌طلبی دارد، یعنی احترام و اهتمام یکسان و برابرداشتن به طرفین دعوا، لازمهٔ عدل‌محوری قضایی است؛ و این مساوات‌طلبی، قاضی را به سمت عینیت معرفت‌شناختی در امر قضاوت دعوت می‌کند.

معنای دوم عینیت معرفت‌شناختی در حقوق، فهم‌پذیری فرافردی^۱ عرصهٔ حقوق است. یک قلمرو تحقیق، در صورتی، به لحاظ معرفت‌شناختی، عینی و ابجکتیو قلمداد می‌شود، که افراد دارای صلاحیت پژوهش و تحقیق در آن عرصه، بتوانند در مورد موضوعات آن، هم‌رأی و هم‌نظر شوند و اختلاف رأی و سلیقه، امری فرعی و عارضی باشد؛ و اگر عرصه و زمینه، به گونه‌ای باشد که تفاوت سلیقه و نظر و دیدگاه، اصل و محور باشد؛ و هم‌رأی بود، ن امری تصادفی و عارضی و فرعی باشد، مجالی بر عینی‌گرایی معرفت‌شناختی فراهم نیست، بلکه فضای شناختی و معرفتی در آن عرصه، به شدت سوژکتیو خواهد بود. بنابراین، زمانی، حقوق به این معنا، عینی تلقی می‌شود، که بپذیریم در فضای حقوق، فهم و تشخیص فرافردی و اشتراک‌پذیر، میسر است؛ و چنین نیست که فهم و تشخیص حقوقی، یکسره فردی و تابع سلیقه و سویه‌های سوژکتیو افراد باشد.

۵-۳. عینیت در استدلال حقوقی

استدلال حقوقی، چیزی است که در فرآیند فهم قانون و تطبیق آن بر مورد به کار گرفته می‌شود. پرسش آن است که آیا استدلال حقوقی، می‌تواند عینی باشد؛

عینی‌گرایی در این جا، بدین معناست که استدلال بین‌الذهانی و میان‌فردی^۱ اعتبار^۲ داشته باشد.

واقعیت این است که، در رسیدن به تصمیم و تشخیص، درمورد اینکه قانون، در موردی چه اقتضا می‌کند، با گونه‌های مختلفی از استدلال درگیر می‌شویم. آیا همه این استدلال‌ها، استدلال حقوقی است؟ برخی برآنند، هر تلاش علمی و نظری، در رسیدن به تصمیم‌گیری قضایی، لزوماً استدلال حقوقی نیست. به عنوان نمونه تلاش به منظور ایضاح معنایی برخی کلمات مبهم در متن قانون، از سنخ استدلال حقوقی نیست، همان‌طور که در نظام کامن‌لا، قاضی گاه به الگوها و نرم‌های فرهنگی حاکم بر جامعه، که از آن به اخلاقیات فرهنگی^۳ تعبیر می‌شود، تمسک می‌جوید؛ این‌گونه استدلال‌های اخلاقی را، نمی‌توان استدلال حقوقی دانست. گاه قاضی، در مورد قوانینی که به هدف افزایش بهره‌وری و بازدهی اقتصادی وضع شده‌اند، نیازمند استدلال اقتصادی می‌شود. بنابراین، آنچه از جنس تحقیقات صرفاً حقوقی است را، می‌توان «استدلال حقوقی»^۴ دانست.؛ با اعتراف به اینکه تصمیم قاضی، به صرف استدلال حقوقی، به انجام نمی‌رسد؛ و فرایند تفسیر قانون و تطبیق قانون؛ و وصول به تصمیم قضایی با انواع دیگری از استدلال (زبانی، اقتصادی، اخلاقی و حتی فلسفی) درگیر است (Kent Greenawalt 1992; pp. 193-197).

عینی‌گرایی استدلال حقوقی را، به اعتبار میان‌فردی این استدلال‌ها تفسیر کردیم. باید دانست، این اعتبار بین‌الذهانی، به یک درجه نیست. در پرونده‌های آسان، ظهور نوعی متن قانون و وفاق عمومی، به محتوای قوانین مورد استشهاد و استانداردهای حقوقی پذیرفته‌شده، پشتوانه این عینیت است؛ و اعتبار بین فردی استدلال‌های حقوقی در این موارد را، تضمین می‌کند؛ اما در مواردی که در

1 . Interpersonal.

2 . Validity.

3 . Cultural Morality

4 . Legal Reasoning

متن قانون، ابهام وجود دارد؛ و آن ظهور نوعی و اشتراک نظر در فهم قانون، شکل نمی‌گیرد؛ و یا آنکه در پرونده‌های سخت، در اصل اینکه آیا قانون شامل این موارد می‌شود، ابهام و تردید وجود دارد، عینی‌گرایی استدلال حقوقی، به آن درجه از وضوح، که در پرونده‌های آسان مشاهده می‌شود، اتفاق نمی‌افتد.

واضح است، استدلال‌های حقوقی در بهترین شکل و با حداکثر توان اقناعی، مانند استدلال‌های ریاضی نیستند، که به اجماع و گسترده، همگان را متقاعد کنند؛ لذا عینی‌گرایی و اعتبار بین‌الاذهانی آن‌ها، به معنای متقاعدشدن جمعی و عمومی نیست. (Ibid:203_204)

آن‌چه در این پنج مورد، در طرح بحث عینیت در حقوق و تشخیص، به اجمال اشاره شد؛ گرچه دربردارنده همه موارد ممکن بحث عینیت در حقوق نیست، به خوبی نشان می‌دهد، در هر مورد، عینی‌گرایی، به معنای متفاوتی نسبت به موارد دیگر است؛ و آن چه مقابل عینیت حقوقی قرار می‌گیرد، در هر زمینه، مفهوم متفاوتی است و نمی‌توان پیرامون عینیت حقوقی، یک معنای واحد و عام و مشترک بیان کرد.

۲. مسئله‌بودگی و اهمیت عینیت در حقوق

در بند پیشین، ملاحظه شد که عینی‌گرایی یا فقدان عینیت، مصادیق و زمینه‌های متنوعی در حقوق دارد؛ و نزاع در هر یک از این زمینه‌ها، مبحثی لفظی و شکلی نبوده؛ الزام به عینی بودن یا نبودن حقوق، در هر یک از آن تلقی‌ها از عینیت، موجب تغییر نگاه به قانون فهم قانون، کیفیت مواجهه قضایی با پرونده‌ها و حتی کلیت حقوق می‌شود. در این بند، برآنیم به اختصار، به آثار و نتایج پذیرش یا انکار عینیت در حقوق، اشاره کنیم تا به این وسیله، وجه اهمیت و چرایی لزوم پرداختن به مبحث عینی‌گرایی در حقوق آشکار شود.

هر نظام حقوقی فارغ از تفاوت در درون مایه و محتوا، مجموعه‌ای از نُرْم‌ها و قواعد و قوانینی است که هدایتگر، نظم‌دهنده و کنترل‌کننده رفتار و روابط افراد

جامعه است؛ افزون بر این که در ساحت حکمرانی و اداره و مدیریت کلان جامعه، زمانی یک رژیم حکمرانی، موصوف به قانونیت^۱ می‌شود، که مقامات رسمی در تصمیم‌گیری‌ها و اداره امور، مطابق و در چارچوب نظام حقوقی عمل نمایند. بنابراین، وجود قوانین و نرم‌های حقوقی و فهم و اجرای این قوانین و قواعد حقوقی، به دست مردم، فاعلان حقوقی و مقامات رسمی و کارگزاران حکومتی، دو رکن اساسی تحقق اهداف یک نظام حقوقی، در استقرار نظم اجتماعی و شکل‌گیری رژیم سیاسی قانونی است.

اگر قانون، به لحاظ منشاء و خاستگاه، عینی نباشد؛ یعنی فاقد پشتوانه معقول بوده؛ ریشه‌ای در مصالح واقعی اجتماعی نداشته و متکی صرف بر اراده صاحبان اقتدار و خواست و منافع گروه‌های حاکم باشد، به ضعف مشروعیت و مقبولیت مردمی دچار شده، و در نتیجه، زمینه طبیعی ایفای نقش نظام حقوقی، به مثابه هدایت‌گر رفتار و سازمان‌دهنده امور، کم‌رنگ می‌شود. این نکته انکارناپذیر است که، باور عمومی به معقولیت قوانین و برخورداری آن‌ها از پشتوانه‌های عینی و مصالح فردی و اجتماعی، در قوت التزام عملی آحاد جامعه و دل‌بستگی آن‌ها در اجرای قوانین، مؤثر است.

اگر نظام حقوقی، عینی باشد، این نتیجه را در پی دارد که خروجی قوانین و نرم‌های حقوقی آن، تا حدود زیادی پیش‌بینی‌پذیر است؛ و آحاد جامعه قبل از ورود به هرگونه اقدام حقوقی و تعامل اجتماعی، می‌توانند تشخیص دهند قانون، آنان را از چه اموری منع کرده؛ تحت چه شرایطی باید آن تعامل و کنش اجتماعی را به‌طور صحیح و قانونی انجام دهند؛ و هرگونه تخلف و فرار از حدود قانون، احتمالاً با چه جرم‌انگاری‌ها و مجازات‌هایی همراه خواهد بود. با نفی عینی‌گرایی حقوقی، چه در ساحت تعیین‌های حقوقی و چه در فهم قانون و چه در عرصه قضاوت و دادرسی، تمامی ظرفیت پیش‌بینی‌پذیری در قبال نظام حقوقی و قضایی، از میان می‌رود.

اگر فهم از قانون را، یکسره سوپژکتیو بدانیم و در کلان نظریه تفسیری، متمایل به دیدگاه‌های مخالف عینی‌گرایی تفسیری شویم، در واقع، اجازه داده‌ایم هر مجری قانون، از ضابطان قضایی گرفته تا قضات و نیز مقامات رسمی اجرایی و مدیریتی، هریک، طبق فهم و درک شخصی و سوپژکتیو خود، قانون را فهم و اجرا کند. در این صورت، از حکومت قانون چیزی باقی نمی‌ماند و رکن اصلی حکومت قانون، که محوریت قانون به جای محوریت اشخاص است، مخدوش می‌شود؛ زیرا، این قانون نیست که تعیین‌کننده و هادی مجریان و فاعلان حقوقی است، بلکه این سویه‌های ذهنی و رویکردهای درونی اشخاص است، که قانون را در خدمت خود گرفته است و قانون، وفق فهم‌های متکثر و سنجش‌ناپذیر افراد، هر جا و در هر مورد، به گونه خاص و متفاوتی فهم و تطبیق می‌شود.

۵. عینی‌گرایی قانون و نظریه قانون طبیعی^۱

در فضای تفکر حقوقی غرب، همنوایی مدافعان مکتب حقوقی قانون طبیعی، با عینی‌گرایی حقوقی به طور عام، و عینیت قانون به طور خاص، بیش از هر کلان نظریه حقوقی دیگری است. نظریه قانون طبیعی، از قدمتی بسیار طولانی برخوردار است و از یونان باستان، روم باستان، قرون وسطی و تا کنون، همواره مدافعانی جدی داشته است.

غلبه پوزیتیویسم حقوقی، در تفکر حقوقی غرب معاصر، موجب میرایی و زوال آن نبوده است؛ تا جایی که «جان فینیس» را، می‌توان احیاگر مهم و توانمند نظریه قانون طبیعی، در دهه‌های اخیر قرن بیستم دانست. از آنجا که در طول این تاریخ طولانی، قرائت‌ها و ویراست‌های متنوعی از قانون طبیعی عرضه شده است؛ تقریرهای سنتی از آن، متفاوت با تقریرهای مدرن است؛ همان‌طور که قرائت‌های دینی از آن، متفاوت با قرائت‌های سکولار آن است. بنابراین، ارائه تعریف دقیق از قانون طبیعی، آسان نیست.

اینکه واژه «قانون طبیعی»، مقابل «قانون وضعی»^۱ است؛ این تصور را ایجاد می‌کند که بر محور این تقابل، قانون طبیعی، قانونی دانسته شود که محصول طبیعت است؛ نه اینکه محصول قرارداد و خواست واضع قانون باشد. (Enrico Pattaro; 2005; P.406). به نظر می‌رسد، تعبیر محصول طبیعت بودن یا صرف مدخلیت نداشتن وضع و قرارداد قانونگذار، نمی‌تواند جوهره قانون طبیعی را نشان دهد؛ همچنان که تمرکز بر ویژگی عدالت و اینکه آیا قانون لزوماً باید دربردارنده معنای عدالت باشد یا خیر، نمی‌تواند نقطه اصلی افتراق قانون طبیعی از پوزیتیویسم حقوقی باشد.

عینی‌گرایی قوانین، بر اساس نظریه قانون طبیعی، بر پیوند قانون و دلایل عمل، برونق قانون، نهفته است. اینکه این دلایل، مستقل از خود قانون و رسمی شدن آن، الزام‌آور و هادی به سوی عمل است، پشتوانه قانونیت قانون^۲ است و عینیت آن را تضمین می‌کند؛ گرچه برخی تمایل دارند، عدالت یا اخلاق را، پشتوانه و معیار رفتار و قانونیت ذکر کنند، ولی به صواب نزدیکتر است؛ اگر به جای خصوص این ویژگی‌ها، به طور کلی عقلانیت عملی^۳ را، شاخص و معیار قرار دهیم؛ و مراد از دلیل عقلی بر مفاد قانون را، مطابقت آن با عقلانیت عملی بدانیم؛ که عادلانه و اخلاقی بودن را نیز در بر می‌گیرد. (Mark Murphy 2005, P. 19)

اینکه نرم‌های حقوقی و قانونیت قواعد اجتماعی، متکی و مبتنی بر معیار عقلانی یا اخلاقی و عادلانه است؛ و اگر نرم و قانون برخوردار از این پشتوانه نباشد، قانونیت ندارد، نکته‌ای است که پوزیتیویسم حقوقی، در تقریرهای مختلف، آن را برنمی‌تابد؛ و پیش شرط‌های این چنینی در قانون را لازم و حتی صحیح نمی‌داند. «جان آستین»، در نظریه حقوقی خویش در مورد قانون، هر قانون را یک فرمان^۴ می‌داند که مرجع صاحب اقتدار، صادر کرده و از ضمانت اجرایی برخوردار است.

1 . Positive Law.

2 . Legality of Law.

3 . Practical rationality.

4 . Command.

(John Austin; 1995. P. 21). آستین معتقد است: «موجودیت قانون، یک چیز است و سزاواری و عدم سزاواری آن، چیز دیگری است» (Ibid, P.159). قوام قانون، به فرمان بودن آن و صدورش از سوی مرجع صاحب اقتدار است؛ و معیارهایی نظیر عدالت اخلاقی، معقولیت و مانند آن، نقشی در اعتبار و قانونیت قانون ندارند؛ گرچه ممکن است با این‌گونه ملاحظات قانونی، انتقادپذیر و ناشایسته باشد.

«هارت»، در نظریه حقوقی خویش، قانون شدن یک قاعده و نرم اجتماعی در یک جامعه را، مرهون به رسمیت شناختن آن قاعده، به دست قواعد شناسایی^۱ می‌داند، ولی همچون بسیاری از پوزیتیویست‌های حقوقی، به تزدایی قانون از اخلاق معتقد است و می‌نویسد: «در غیاب اظهار یک ماده قانونی از قوانین اساسی یا عادی، به صرف این واقعیت، که یک قاعده، معیارهای اخلاقی را، مورد تعدی قرار داده است، نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که آن قاعده، یک قاعده قانونی نیست» (Herbert Hart. 1983.; P. 55).

شایان ذکر است، نظریه قانون طبیعی، دارای دو تقریر و دو تز قوی و ضعیف است (Mark Murphy; 2005; P. 19,21). قرائت حداکثری و قوی از قانون طبیعی، بر آن است، اگر قاعده‌ای در رفتار انسانی، فاقد معیار و استاندارد معقول و عادلانه باشد، اساساً قانونی نیست؛ نه آنکه قانونی بد یا قانون معیوب و ناقص باشد؛ بلکه اساساً قانون محسوب نمی‌شود.

این گزارش فشرده، نشان داد، چگونه نظریه‌ها و تقریرهای نهفته ذیل قانون طبیعی، می‌توانند از عینیت قانون دفاع کنند. عدالت، اخلاق، عقلانیت عملی و مستدل بودن، در قالب معیارهای عقلانی و اخلاقی، پشتوانه نرم‌های قانون و نرم‌های حقوقی می‌شوند و آن‌ها را از عینیت و قانونیت برخوردار می‌نمایند.

نگارنده، سعی بر آن داشت، ابعاد بحث در عینیت حقوق و زمینه‌ها و مصادیق مختلف طرح مسئله عینی‌گرایی را، در قلمرو قانون و کاربرست و فهم آن، به اجمال مورد اشاره قرار دهد؛ با اعتراف به اینکه آنچه ذکر شده است، نه جامع است و نه به همه مباحث مطرح ذیل هر عنوان، پرداخته شده است.

نتیجه گیری

گستره عینیت‌گرایی، مازاد بر علوم حقیقی، شامل علوم هنجاری، همانند فقه اخلاق و حقوق نیز می‌شود. فضای دانش حقوق و امور مربوط به قوانین، از تصویب و فهم قانون، تا قضاوت و دادرسی بر اساس مقررات مجال، در مقوله عینیت و عینی‌گرایی است، اما نه دقیقاً به همان معنایی که این واژه در دیگر شاخه‌های دانش کاربرد دارد. قانون می‌تواند عینی باشد؛ به این معنا که وضع و جعل آن، تابع مصالح و ملاحظات عقلانی باشد و اموری واقعی لزوم موجودیت آن قانون را توجیه کنند. تفسیر و فهم قانون هم، می‌تواند عینی باشد؛ بدین معنا که تداعی‌کننده مضامینی، نظیر فهم درست و به دور از تحمیل‌های ذهنی مفسر، در تفسیر قانون باشد. در استدلال حقوقی هم، عینی‌گرایی به معنای اعتبار میان فردی استدلال حقوقی، امکان ظهور و بروز دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Enrico Pattaro; A treatise of legal philosophy and general jurisprudence
2. Austin, John; Province of Jurisprudence determined; ed by Wilfrid Rumble, Cambridge university press, 1995.
3. Greenawalt, Kent; Law and objectivity; Oxford university press, 1992.
4. Hart, Herbert; Essays in Jurisprudence and philosophy; Oxford university press, 1983.
5. Kramer, Matthew; Objectivity and the rule of law; Cambridge university press 2007.
6. Leiter, Brian; "Law and objectivity", in: The Oxford handbook of Jurisprudence and philosophy of law, London; 2012.
7. Marmor, Andrei; Positive law and objective values; Oxford university press, 2001.
8. Murphy, Mark; Natural law theory; in: Philosophy of law and legal theory, Blackwell, 2005.
9. Pattaro, Enrico; A treatise of legal philosophy and general Jurisprudence; Springer Dordrecht, 2005.